



آموزه پیام: نیکی

۱- یکی روبهی دید بی دست و پای/ فرو مساند در لطف و صنع خدای

قلمرو زبانی: یکی: یک نفر / فروماندن: تعجب کردن / لطف: مهربانی و نیکویی / صنع: آفرینش / **قلمرو ادبی:** قالب: مثنوی / وزن: فعولن فعولن فعل (رشته انسانی) / روبه: نماد فریبکاری، در اینجا نماد افراد ناتوان و متکی به دیگران/ بی دست و پای: کنایه از ناتوان، معلول / تناسب: دست، پا

بازگردانی: فردی، یک روباه ناتوان و بی دست و پای را دید و از آفرینش و لطف خدا حیران شد،



۲- که چون زندگانی به سر می‌برد؟ / بدین دست و پای از کجا می‌خورد؟

قلمرو زبانی: چون: چگونه / سر: پایان / بدین: با این / **قلمرو ادبی:** به سر می‌برد: کنایه از «می‌گذراند»، فعل مرکب / دست، پای: تناسب / ایهام تناسب: «سر» در معنای اندام تن با «دست و پای» / تناسب: دست، پا

بازگردانی: که این روباه توان خواه (معلول) چگونه روزگار خود را می‌گذراند؟ و با این حال و روز از کجا خوراک به دست می‌آورد؟
پیام: رسیدن روزی به هر جاننداری

۳- در این بود درویش شوریده‌رنگ / که شیری برآمد شغالی به چنگ

قلمرو زبانی: در این بود: در این حال و هوا بود / درویش: تهیدست / شوریده رنگ: آشفته حال / برآمد: جلو آمد، بیرون آمدن / شغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزو رسته گوشتخواران است. / چنگ: پنجه، پنجول / **قلمرو ادبی:** شوریده رنگ: حس‌آمیزی / رنگ، چنگ: جناس ناهمسان / شیر: نماد دلآوری، در اینجا نماد کسی که به دیگران وابسته نیست / تناسب: شیر، شغال / واج‌آرایی «ش»، «ر»

بازگردانی: درویش آشفته حال در این اندیشه بود که ناگهان شیری که شغالی را شکار کرده بود پیش آمد.

۴- شغال نگون‌بخت را شیر خورد / بماند آنچه روباه از آن سیر خورد

قلمرو زبانی: نگون‌بخت: بدبخت / **قلمرو ادبی:** شیر، سیر: جناس ناهمسان / شیر، روباه: تناسب / واژه‌آرایی و ردیف: خورد

بازگردانی: شیر، شغال بدبخت را خورد و روباه از آنچه مانده بود، خورد تا سیر شد.

۵- دگر روز باز اتفاق اوفتاد / که روزی رسان قوت روزش بداد

قلمرو زبانی: دگر: دیگر (صفت مبهم)؛ دگر روز: روز دیگر / اوفتاد: افتاد (بن ماضی: اوفتاد، بن مضارع: افت) / روزی: رزق / روزی‌رسان: منظور خداوند است / قوت: خوراک، غذا، رزق روزانه / مرجع ضمیر «ش» به روباه برمی‌گردد / **قلمرو ادبی:** روزی، روز: جناس / واژه‌آرایی: روز / واج‌آرایی «ر»



بازگردانی: روز دیگر همین اتفاق پیش آمد که خداوند روزی رسان، خوراک روباه را به او رساند.

۶- یقین، مرد را دیده بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد

قلمرو زبانی: دیده: چشم / بیننده: بینا / را: اضافه گسسته؛ مرد را دیده (دیده مرد) / شد: رفت / **قلمرو ادبی:** دیده: مجاز از مرد / واج آرای «د» و «ن» / واژه آرای و ردیف: کرد [برخی جناس همسان گرفته اند].

بازگردانی: چشمان مرد با این یقین بینا شد (به آگاهی رسید)، رفت و به خداوند آفریننده اعتماد و تکیه کرد.

پیام: توکل نادرست به خدا

۷- کزین پس به کنجی نشینم چو مور / که روزی نخوردند پیلان به زور

قلمرو زبانی: کزین: که از این / کنج: گوشه / نشینم: می‌نشینم / چو: مانند / مور: مورچه / که: زیرا / روزی: رزق / پیل: فیل / **قلمرو ادبی:** چو مور: تشبیه / مور، پیل: تناسب / مور، زور: جناس ناهمسان / **کنجی نشستن:** کنایه از کاری انجام ندادن

بازگردانی: درویش با خود گفت: از این به بعد مانند مورچه‌ای کاری نمی‌کنم، زیرا حتا جانوران بزرگ و درنده نیز با زور و توانایی خود روزی نمی‌خورند. (خداوند روزی ایشان را می‌دهد).

پیام: توکل نادرست به خدا / به دست آوردن روزی به زور و توانمندی نیست.

۸- زنخدان فرو برد چندی به جیب / که بخشنده روزی فرستد ز غیب

قلمرو زبانی: زنخدان: چانه / جیب: گریبان، یقه / که: زیرا / **بخشنده:** منظور خدای بخشنده / **غیب:** پنهان، نهان از چشم؛ عالمی که خداوند، فرشتگان ... در آن قرار دارند / **قلمرو ادبی:** **زنخدان به جیب فرو بردن:** یعنی چانه در گریبان بردن: کنایه از به تفکر فرورفتن و در اینجا نشستن و کوشش نکردن نیز مقصود است « / جیب، غیب: جناس / **تلمیح** به آیه «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ»

بازگردانی: درویش مدتی چانه اش را در گریبان خود فرو برد (اندیشید) و باور یافت که خداوند بخشنده، روزی او را از غیب خواهد فرستاد.

پیام: توکل نادرست به خدا

۹- نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست / چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست

قلمرو زبانی: بیگانه: غریبه، ناشناس / تیمار: غم / **جهش ضمیر:** «ش» (مضاف الیه) / **چنگ:** نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارهایی دارد. / **قلمرو ادبی:** **تیمار خوردن:** کنایه از یاری و پرستاری / **بیگانه، دوست:** تضاد / **رگ، استخوان، پوست:** تناسب / **دوست، پوست:** جناس / **چو چنگ، رگ و استخوان و پوستش ماند:** تشبیه، وجه شبه: لاغر شدن / **ایهام تناسب:** چنگ در معنای پنجه با رگ، استخوان، پوست

بازگردانی: نه بیگانه و نه دوست، در اندیشه کمک به او نیفتادند تا این که از شدت ضعف، مثل ساز چنگ، رگ و استخوان و پوستش به جا ماند. (لاغر و نزار شد).

پیام: بی توجهی مردم به درویش

۱۰- چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش / ز دیوار محرابش آمد به گوش



قلمرو زبانی: چو: هنگامی که / محراب: جای پیشنماز در مسجد / آمد: رسید / جهش ضمیر در « محرابش»: به گوشش آمد /
قلمرو ادبی: هوش، گوش: جناس / واج آرای «ش»

بازگردانی: هنگامی که از ضعف و ناتوانی صبر و هوشش تمام شد، از دیوار محراب این آوا به گوشش رسید:

پیام: تمام شدن صبر

۱۱- برو شیر درنده باش، ای دغل / مینداز خود را چو روباه شل

قلمرو زبانی: دغل: فریبکار، ناراست، حيله گر / شل: لنگ، دست و پای از کار افتاده / **قلمرو ادبی:** شیر درنده باش: تشبیه فشرده / انداختن: کنایه از ناتوان نشان دادن / چو روباه: تشبیه / شیر، روباه: تناسب

بازگردانی: ای انسان فریبکار، برو مانند شیر درنده باش (خودت شکار کن) و خود را مانند روباه معلول ناتوان نشان نده.

پیام: ترغیب به کوشش و جنب و جوش

۱۲- چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چه باشی چو روبه به وامانده سیر؟

قلمرو زبانی: سعی کردن: کوشش کردن / چه: چرا / وامانده: پس مانده / **قلمرو ادبی:** چو شیر: تشبیه / شیر، روباه: تناسب / پرسش انکاری / واژه آرای: چو / چو روبه: تشبیه / واج آرای: «چ»، «ن» / جناس: تو، چو؛ چه، به / جناس: شیر، سیر / ماند، وامانده: هم‌ریشگی (رشته انسانی)

بازگردانی: چنان بکوش که همانند شیر از تو چیزی بماند تا دیگران از تو بهره‌مند شوند، چرا مانند روباه با غذای پس‌مانده دیگران سیر می‌شوی.

پیام: تشویق به کار

۱۳- بخور تا توانی به بازوی خویش / که سعیت بود در ترازوی خویش

قلمرو زبانی: سعی: کوشش / **قلمرو ادبی:** بازو: مجاز از زور و توانایی / در ترازوی است: کنایه از اینکه سنجیده می‌شود / تلمیح به آیه « لیس لیلانسان الا ما سعی» / ردیف و واژه آرای: خویش

بازگردانی: تا می‌توانی از درآمد بازوی خودت غذا بخور، چرا که سعی و تلاش خودت میزان و سنجش رفاهت خواهد بود.

پیام: پند دادن به کوشش

۱۴- بگیر ای جوان دست درویش پیر / نه خود را بیفکن که دستم بگیر

قلمرو زبانی: درویش: گدا / افکندن: انداختن (بن ماضی: افکند، بن مضارع: افکن) / **قلمرو ادبی:** دست گرفتن: کنایه از کمک کردن / جوان، پیر: تضاد / واژه آرای: دست، بگیر / خود را افکندن: کنایه از «به ناتوانی زدن»

بازگردانی: ای جوان، دست پیرمرد درویش را بگیر (به او کمک کن)؛ نه اینکه خودت را ببندازی و ناتوان جلوه بدهی تا دیگران دستت را بگیرند و به تو یاری رسانند.

پیام: کمک به دیگران

۱۵- خدا را بر آن بنده بخشایش است / که خلق از وجودش در آسایش است



قلمرو زبانی: «را» در «خدا را»: اضافه گسسته «بخشایش خدا» / بخشایش: آمرزش؛ فعل بخشودن (بن ماضی: بخشود، بن مضارع: بخشا) / خلق: مردم / **قلمرو ادبی:** ردیف و واژه‌آرایی: است / واج‌آرایی: صامت «ش»

بازگردانی: خداوند نسبت به آن بنده ای لطف و بخشش دارد که دیگران از وجود او در آسایش و راحتی باشند.

پیام: کمک به مردم سبب رستگاری است

۱۶- کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست / که دون همتانند بی مغز و پوست

قلمرو زبانی: کرم ورزیدن: جوانمردی کردن / همت: اراده، عزم نیرومند / دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه / **قلمرو ادبی:** سر: مجاز از انسان / مغز: مجاز از اندیشه و خرد / پوست: مجاز از ظاهر / اوست، پوست: جناس / سر، مغز، پوست: تناسب / واژه‌آرایی: مغز

بازگردانی: کسی که در سرش مغز و عقل دارد به دیگران نیکی می‌کند؛ زیرا آنان که نادان و بی مغزند فرومایه و بی خردند و تنها پوست و ظاهری از انسان بودن را دارند.

پیام: بخشندگی نشانه خردمندی است

۱۷- کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلق خدای

قلمرو زبانی: نیک: خوبی / بیند: می‌بیند / سرا: خانه / خلق: مردم / **قلمرو ادبی:** سرا: استعاره از جهان؛ دو سرا: دنیا و آخرت / نیک، نیکی: جناس / تلمیح به آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» و نیز تلمیح به حدیث «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»

بازگردانی: کسی در دو جهان لطف و احسان خدا را می‌بیند که به آفریدگان خدا نیکی و دهش کند.

پیام: رستگاری انسان بخشنده

بوستان سعدی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

معیار **دوستانِ دغل** روز حاجت است / قرضی به رسم تجربه از دوستان طلب (صانب) / دغل: ناراست، حيله گر

صورت بی صورت بی حد غیب / ز آینه دل تافت بر موسی ز **جیب** (مولوی) / تافت: تابید (بن ماضی: تافت، بن مضارع: تاب) / جیب: یقه

فخری که از وسیلت **دون همتی** رسد / گر نام و ننگ داری، از آن فخر، عار دار (اوحدی) / دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و

کوتاه اندیشه

۲) برای کاربرد هر یک از موارد زیر، نمونه ای در متن درس بیابید.

پیوندهای همپایه ساز: یقین، مرد را دیده بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد

پیوندهای وابسته‌ساز: در این بود درویش شوریده‌رنگ / که شیری پرآمد شغالی به چنگ



به جمله‌های زیر توجه کنید.

(الف) خطوط دفاعی دشمن یکسره فروریخت. **(جمله ساده)**

(ب) آنها تاریخ آینده بشریت را می‌سازند و آینده بشریت، آینده الهی است.

(پ) اینها در یادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رعب و وحشت می‌لرزانند. **(جمله مرکب)**

به جمله «الف» که یک فعل دارد **«ساده»** می‌گویند.

در نمونه دوم، دو جمله به کمک حرف پیوند «و» در کنار هم قرار گرفته اند؛ مهمترین و پرکاربردترین پیوند هم پایه ساز در زبان فارسی است؛ بدین معنا که اگر میان دو جمله بیاید، آنها را در یک ویژگی هم پایه می‌سازد؛ مثل کارکرد آن در نمونه «ب» همان طور که می‌بینید «و» دو جمله ساده را به هم پیوند داده و آنها را از نظر مستقل بودن هم پایه قرار داده است.

پیوندهای هم پایه ساز عبارت اند از: **«و، اما، ولی، یا»**

جمله «پ» شامل دو جمله است که از نظر معنایی به یکدیگر وابسته اند؛ به طوری که یکی از جمله‌ها بدون دیگری ناقص است؛ به همین دلیل جمله «پ» را جمله **مرکب** می‌نامیم.

حرف «که» پیوند وابسته ساز است و جمله دوم را به جمله وابسته تبدیل کرده است.

جمله مرکب، معمولاً از یک جمله پایه (هسته) و یک یا چند جمله پیرو (وابسته) تشکیل می‌شود. بخشی که پیوند وابسته ساز ندارد «پایه» است.

پیوندهای وابسته ساز عبارت اند از: **«که، تا، چون، اگر، زیرا، به طوری که، هنگامی که و ...»**

جمله «پ» را از این دید بررسی می‌کنیم:

جمله پایه یا هسته: اینها در یادلان صف شکنی هستند

جمله پیرو یا وابسته: که [پیوند وابسته ساز] دل شیطان را از رعب یا وحشت می‌لرزانند.

الف) وابسته ساز: همراه با جمله وابسته به کار می‌رود؛ نمونه:

■ همه حضار یک صدا تصدیق کردند که **تخلصی بس بجاست.**

هسته یا پایه
وابسته یا پیرو

www.jafarsaeed.ir

پیوندهای وابسته‌ساز پرکاربرد عبارت اند از:

«که، چون، تا، اگر، زیرا، همین که، گرچه، با اینکه، تا این که»

ب) همپایه‌ساز: بین دو جمله هم پایه به کار می‌رود؛ نمونه:

□ رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقدا خط بکش.

پیوندهای همپایه‌ساز پرکاربرد عبارت اند از: **«و، اما، یا، ولی».**



**حرف پیوند
یا ربط**

گوشزد:

۱- پیوندهای همپایه ساز جمله مرکب نمی‌سازند. این نوع حروف ربط جمله‌های همپایه را به هم پیوند می‌دهند.

۲- جمله وابسته جمله ای است که حرف وابسته ساز به آن چسبیده است و جز آن جمله وارده هسته؛ نمونه:

کتابی را که دوست داشتیم خریدیم.

حسته وابسته هسته

جمله وارده؛ فراکرد: clause

۳- در جمله مرکب هیچ یک از دو جمله‌واره (هسته؛ وابسته) جمله مستقل نیستند. تلگرام: @JS.ir

۴- جمله‌واره (فراکرد) وابسته از نظر دستوری جزئی از جمله‌واره هسته است. اینستاگرام: jafari.saeed.ir

۵- در بسیاری موارد حرف پیوند «که» حذف می‌شود.

۶- در شعر گاهی حرف پیوند کمی تغییر می‌کند؛ مانند: ارا(اگر)؛ ورا(اگر)؛ کز(که از)؛ کان(که آن)



بهرام تند به خانه رفت. (سریع) این خورشید تند است. (پرادویه)

تند و تیز ← مترادف تند و کند ← تضاد

تند و رفتن ← تناسب تند و سرعت ← تضمن

قلمرو ادبی

۱) از متن درس، دو کنایه بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

زنخدان به جیب فروبردن: یعنی چانه در گریبان بردن: کنایه از به تفکر فرورفتن و در یک جا نشستن و کوشش نکردن نیز مقصود است» / دست گرفتن: کنایه از یاری رساندن

۲) در بیت زیر، شاعر، چگونه آرایه جناس همسان (تام) را پدید آورده است؟

با زماتی دیگر انداز، ای که پندم می‌دهی / کاین زمانم گوش پر چنگ است و دل در چنگ نیست (سعدی)

چنگ: ۱- گونه‌ای ساز ۲- پنجه دست (جناس همسان)



۱- همسان: یکسانی دو واژه در واج های سازنده با معانی نایکسان.
پدر با پسر یکدگر را کنار / گرفتند غم از دل کنار.

الف) حرکتی: ناهمسانی واژه ها در یک مصوٰت کوتاه.
نوبهار است در آن کوش که خوش دل باشی / که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی.

ب) اختلافی: ناهمسانی واژه ها در یک واج.
کنونت که چشم است اشکی بیار / زبان در دهان است عذری بیار.

ب) افزایشی: ناهمسانی واژه ها در تعداد حروف.
کفر است در طریقت ما کینه داشتن / آیین ماست سینه چو آینه داشتن.

**انواع
«جناس»**

گوشزد ۱: جناس میان دو واژه را زماتی جناس ناهمسان می خوانیم که اختلاف آنها بیش از یک واج یا حرف نباشد.

گوشزد ۲: افزودن تکواژهای تصریفی (ی ناشناس، نشانه جمع ...) و ضمیر پیوسته آسیبی به جناس نمی زند.
آب حیات حسنت گلبرگ تر ندارد / طعم دهان تنگت تنگ شکر ندارد
گو تارهای طره خود را به باد ده / تا یاد توست مونس شبهای تار من

گوشزد ۳: دو حرف با یکدیگر نمی توانند جناس بسازند؛ ولی یک حرف با یک اسم یا فعل می تواند جناس پدید آورد.
پس اگر «را» در دو معنا به کار رود جناس پدید نمی آورد؛
در خواب بدم مرا خردمندی گفت / کز خواب کسی را گل شادی نشکفت (جناس ندارد)
و گر بینی که با هم یک زبان اند / کمان را زه کن و بر باره بر سنگ (جناس دارد)
من هیچ ندانم که مرا آن که سرشت / از اهل بهشت کرد یا دوزخ زشت (جناس دارد)
دانش سلاح توست و سلاح از نشان مرد / مردی چو نیست به که نباشد تو را نشان (جناس دارد)

اینستاگرام: jafari.saeed.ir

تلگرام: @JS.ir

www.jafarisaeed.ir

۳) ارکان تشبیه را در مصراع دوم بیت دوازدهم مشخص کنید.

مشبه: تو / مشبه به: روباه / ادات تشبیه: چو / وجه شبه: به وامانده سیر شدن

۴) در این سروده "شیر" و "روباه" نماد چه کسانی هستند؟



شیر: نماد مردان کوشا و متکی به خود / **روپاه:** نماد کسانی که هیچ کوششی نمی‌کنند.

سمبل را در ادبیات فارسی رمز، مظهر و **نماد** می‌گویند. نماد یک رابطه ذهنی است که در متن به عنوان یک عنصر زبانی مصداق‌های گوناگون پیدا می‌کند و آن را بهترین نحوه بیان مضمون و مطلبی می‌دانند که برای ما جنبه ناخودآگاه دارد و هنوز طبیعتش شناخته نشده است.

قلمرو فکری

۱) **معنی و مفهوم بیت سیزدهم را به نثر روان بنویسید.**

بازگردانی: تا می‌توانی از درآمد بازوی خودت غذا بخور، چرا که سعی و تلاش خودت میزان و سنجش رفاهت خواهد بود.

۲) **درک و دریافت خود را از بیت زیر بنویسید.**

یقین، مرد را دیده، بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد

درویش با دیدن روباه دست از جنب و جوش برداشت. روش زندگانی خود را تغییر داد و فقط منتظر رسیدن روزی شد.

۳) **برای مفهوم هر یک از سروده‌های زیر، بیتی مناسب از متن درس بیابید.**

رزق هر چند بی گمان برسد / شرط عقل است جُستن از درها (سعدی)

■ برو شیر درنده باش ای دغل / مینداز خود را چو روباه شل

چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چه باشی چو روبه به وامانده سیر

سحر دیدم درخت ارغوانی / کشیده سر به بام خسته جانی

به گوش ارغوان آهسته گفتم / بهارت خوش که فکر دیگرانی (فریدون مشیری)

■ کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلق خدای

چه در کار و چه در کار آزمودن / نباید جز به خود محتاج بودن (پروین اعتصامی)

■ بخور تا توانی به بازوی خویش / که سعیت بود در ترازوی خویش

۴) **درباره ارتباط معنایی متن درس و مَثَل «از تو حرکت، از خدا برکت» توضیح دهید.**

هر دو متن به این مطلب اشاره دارند که آدمی باید کوشش و جنب و جوشی داشته باشد و خداوند نیز هنگامی که کوشش آدمی را ببیند به او یاری می‌رساند.



گنج حکمت: همت

■ موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند این مور را ببینید که [بار] به این گرانی چون می‌کشد؟ مور چون این بشنید، بخندید و گفت «مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن.»

قلمرو زبانی: مور: مورچه / زورمندی: قدرت / گران: سنگین، پروزن / چون: ۱- چگونه؛ ۲- هنگامی که / همت: اراده و عزم نیرومند / حمیت: غیرت، جوانمردی، مردانگی / **قلمرو ادبی:** کمر بستن: آماده اقدام به کاری شدن / جناس: چون: ۱- چگونه؛ ۲- هنگامی که / نیروی همت: اضافه تشبیهی / بازوی حمیت: اضافه استعاری / قوت: نیرو

بهارستان، جامی

